
❖

ضدِ سنّتِ بوو،
خاطره‌های بامداد

❖

رمان

مارسل پروست

ترجمه‌ی

امد پرهیزی



اشارات مروارید

این ترجمه برای م. ر.
من بی خودانه سینه بسی کنده‌ام ز درد...

پیش‌گفتار مترجم

خورخه لوییس بورخس در تعریف هنر گفته است: «هنر یعنی آتش به‌علاوه‌ی جبر». نمونه‌ی اعلا‌ی چنین فرمولی در ادبیات همانا مارسل پروست (۱۸۷۱-۱۹۲۲) است: او جنون و شوری برآمده از استعداد (یعنی آتش) را با دقتی ریاضی‌وار و تکنیک (یعنی جبر) همراه کرده است. حاصل عمارت ادبی چنان عظیمی است، مشابه باشکوه‌ترین کاتدرال‌های فرانسه که از قضا الهام‌بخش پروست بوده‌اند.

مشهور است که پروست - که نامه‌نویسی قهار بود - از محدود نامه‌هایی که بی‌پاسخ گذاشت نوشته‌ی دختری آمریکایی بود که به مدت سه سال رمان سه هزار صفحه‌ای پروست را مداوماً خوانده بود و حالا به او چنین تاخته بود: «خودنمایی را کنار بگذارید و در دو خط به من بگویید که حرف حساب‌تان چیست؟» به‌راستی «حرف حساب» او چیست؟

پروست بودن

برخی پروست را نخستین نویسنده‌ی مدرن نامیده‌اند چون در آثار او جای بن‌مایه‌های پیشین همچون عشق و حسادت را هنر، ادبیات، موسیقی و

نقاشی گرفته است و طرح و توطئه دیگر موتور قصه نیست. او مسیرِ رمان را تغییر می‌دهد، از نگاه او رمان نه جای طرح نظریه است (او می‌نویسد: «اثری که در آن نظریه وجود دارد مثل جنسی است که روی آن برچسبِ قیمت باقی مانده است») بلکه محل به پرسش کشیدن نویسنده و اثر اوست. شخصیت‌ها مهم‌اند چون آنان را مدام می‌بینیم، نه این‌که آنان را مدام می‌بینیم چون مهم‌اند.

آثار پروست و از آن جمله کتاب حاضر، روایتِ زندگی و زمانه‌ی خود او در جامعه‌ای است با ارزش‌هایی رو به انحطاط. شیوه‌ی کار پروست که در زمانه‌ی خود انقلابی ادبی محسوب می‌شد اکنون بسیار کلاسیک است: راوی جوانی که از نوشتنِ خود روایت می‌کند و در نهایت پاریسِ خصوصی و ادبی خود را می‌آفریند. همان چیزی که امروزه دیگر به شکل مبتدلی در ایران به شکل نارس‌سیسم جوانانه‌ای سخت کسالت‌بار برای ما به قالبی آشنا تبدیل شده است: تجربه‌ی شخصی‌آنی مواجهه با آثار، افراد، یا مکان‌هایی که به خلاف روایت پروست هیچ‌کدام «جالب» نیستند.

او دهه‌های متمادی در فرانسه نویسنده‌ای نفرینی بود و بی‌گمان خود نیز می‌دانست. ژان پل سارتر فیلسوف و روشنفکر تا پایان عمر، نهانی، آثار «بورژوا‌آبانه و سرکوبگرِ کمون» پروست را همچون نفرین‌نامه می‌خواند و سارتر رمان‌نویس از نویسنده‌ی «جست‌وجو» بسیار تأثیر پذیرفته بود، اگر چه هرگز در نوشته‌های عمومی خود کلمه‌ای در ستایش او نگفت. گفته می‌شود که سارتر بسیار ناراحت بود که اقبال فراوان به آثار پروست باعث شده تا ادبیات متعهد مورد نظر وی که نماد آن آندره ژید بود کمرنگ شود.

پروست بی‌تردید نابغه‌ای ادبی است (اگر او نابغه نیست پس نابغه کیست؟)، در عین حال نابغه نامیدن او جفا و نادیده گرفتن سال‌ها رنج و تنهایی تحمیلی نویسنده‌ای است که به چند معنا اقلیت است. او همچون نوح به «کشتی»، به بسترش و به بیلاق پناه می‌برد، او پیشگویانه خبر از

توفانی سیل آسا می‌دهد که جامعه‌ی اشرافی را با محافل ادبی و مهمانی‌هایش، القاب و ارزش‌ها و زبان زرگری‌اش در هم خواهد پیچید. او نویسنده‌ای سختکوش بود، بررسی پیش‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایش نشان از دانش گسترده‌ی او در ادبیات، تاریخ و علم دارد.

پروست جان به‌در برده بود و پس از نخستین حمله‌ی آسم در نُه‌سالگی هر روز که زنده می‌ماند به معجزه می‌مانست. او گوشه‌گیر، تنها، منزوی و داغدار^۱ بود، اما هنگام مطالعه‌ی آثار او تمامی این صفات را باید فراموش کرد؛ او تنها نویسنده است. در این جهان تنها یک اتاق و دقیق‌تر بگوییم یک تخت داشت. تختی که هم دفتر کارش بود و هم کشتی‌اش تا همچون نوح بدان پناه برد. توفان ادبی او در همین‌جا اتفاق افتاد.

زندگی او حکایت جدال مرگ و آثار او بود. یکی نزدیک می‌شد تا ویران کند و دیگری واژه به واژه ساخته می‌شد. او در ویرایش و بازنویسی شیوه‌ای خودآزارانه و البته دیگرآزارانه داشت. ادبیات به شیوه‌ی پروست هرگز به پایان نمی‌رسد، او مدام در حال ویراستن بود. بنابراین کلمه‌ی «پایان» در قاموس او وجود نداشت. ادبیات و زندگی در هم تنیده بود و اولی از دومی مهم‌تر. بنابراین «پایان ادبیات» یعنی «پایان زندگی». بهار سال ۱۹۲۲ او به مستخدمه‌ی خود گفت: «بالاخره دیشب کلمه‌ی "پایان" را نوشتم... حالا می‌توانم بمیرم.» ۱۸ نوامبر همین سال پروست همچنان که مشغول خواندن دست‌نوشته‌های آخرین مجلد «جست‌وجو»^۲ بود مرگ نقطه‌ی پایان بر جسمی تحلیل‌رفته از خروارها قرص و آرام‌بخش گذاشت.

۱. از جمله به دلیل از دست دادن مادرش.

۲. Perdu در زبان فرانسه به شیوه‌ای مبهم هم به معنای «گمشده» و هم به معنای «از دست‌رفته» است. در ترجمه‌ی فارسی به‌ناچار باید از میان این دو یکی را برگزید. همچنان که در ادامه خواهیم دید زمان در نگاه پروست یک‌سره از دست نمی‌رود، بلکه از جمله در قالب خاطرات بازیاقتنی است (مجلد آخر «جست‌وجو» نیز «زمان باز یافته» یا «پیداشده» نام دارد و با آن حلقه‌ی «جست‌وجو» تکمیل می‌شود)، بنابراین می‌توان گفت زمان «گمشده» است.